

نظریه کارنپ و سلارز در مسأله کلی ها

هاشم مروارید^۱

چکیده

یکی از ادله واقع گرایان برای اثبات وجود کلی ها در جهان خارج، برهان «ارجاع به مجردات» (abstract reference) است. طبق این برهان، جملات صادق بسیاری در زبان وجود دارند که ظاهراً درباره کلی ها سخن می گویند. به عقیده واقع گرایان، صدق این گونه جملات قابل تبیین نخواهد بود مگر آنکه کلی ها در جهان خارج وجود داشته باشند. کارنپ بر اساس نظریه «درجات زبان» خود، این برهان را مورد نقد قرار داده و استدلال می کند که توهم وجود کلی ها ناشی از خلط میان درجات مختلف زبان با یکدیگر است. از نظر وی، جملاتی که ظاهراً درباره کلی ها سخن می گویند، در واقع، جملات درجه دوم هستند که احکامی درباره برخی عبارات درجه اول بیان می کنند. بر نظریه وی دو اشکال عمده گرفته شده است: ۱- نظریه کارنپ بر خلاف تصور وی در حذف ارجاع به کلی ها موفق نیست. چرا که بر اساس نظریه وی، ارجاع به یک نوع از کلی ها (کلی های غیر زبانی) از میان می رود اما ارجاع به نوع دیگری از کلی ها (کلی های زبانی) جای آن می نشیند. ۲- بر فرض صحت نظریه کارنپ، ترجمه جملات مورد بحث، از زبانی به زبان دیگر به غایت دشوار و پیچیده می شود. ویلفرد سلارز سعی می کند به دواشکال مذکور پاسخ دهد و بدین ترتیب، روایتی اصلاح شده از نظریه کارنپ ارائه می دهد. در مقاله حاضر، ابتدا نظریه کارنپ شرح داده می شود. سپس اشکالات آن بیان می شود. پس از آن، روایت اصلاح شده سلارز از نظریه کارنپ توضیح داده می شود.

کلیدواژه‌ها: کارنپ، سلارز، ارجاع به مجردات، اسم معنا، اسم خاص.

۱. پژوهشگر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، پژوهشکده دفتر تبلیغات اسلامی خراسان

Email: hashem_morvarid@yahoo.com

مقدمه

در مسأله کلی ها، بحث درباره آن است که آیا موجوداتی مانند صفت کلی سفیدی،^۱ نوع کلی انسان، یا رابطه کلی ابوت در جهان خارج وجود دارد یا خیر. به چنین موجوداتی، کلی (universal) گفته می‌شود. به طور بسیار اجمالی، کلی را می‌توان موجودی تعریف کرد که می‌تواند در آن واحد در افراد متعدد وجود داشته باشد. به عنوان مثال، سفیدی کلی موجودی است که می‌تواند در آن واحد هم در این سیب وجود داشته باشد هم در آن کاغذ. یا کلی انسان موجودی است که می‌تواند در آن واحد هم در احمد وجود داشته باشد هم در مریم. و یا رابطه کلی ابوت موجودی است که می‌تواند در آن واحد هم میان من و پدرم وجود داشته باشد هم میان شما و پدرتان. در مقابل، به موجوداتی که نمی‌توانند در آن واحد در افراد متعدد وجود داشته باشند جزئی (particular) گفته می‌شود، مانند همه اشیاء ملموسی که در اطراف خود مشاهده می‌کنیم. به فلاسفه‌ای که قائل به وجود کلی ها در جهان خارج اند واقع‌گرا (realist) و به فلاسفه‌ای که منکر وجود کلی ها در جهان خارج اند نومینالیست (nominalist) می‌گویند.

واقع‌گرایان ادله مختلفی برای اثبات وجود کلی ها اقامه کرده اند که عمده آنها عبارت‌اند از الف - برهان شباهت (similarity argument) که گاهی به شکل دیگری و با عنوان برهان واحد در کثیر (the one over many argument) تقریر می‌شود. ب - برهان ساختار موضوع - محمولی زبان (the subject-predicate discourse). ج - برهان ارجاع به مجردات (abstract reference) که گاهی از آن به برهان اسم خاص (singular term argument) نیز یاد می‌شود. (برای براهین مختلف وجود کلی ها ن. ک. به Loux, 2002, pp.20-35) از آنجا که نظریه کارنپ و سلارز در مسأله کلی ها از رهگذر نقد آنان بر برهان سوم شکل گرفته است، لازم است ابتدا توضیح مختصری درباره این برهان بیان شود.

۱. قید «کلی» در اینجا و در دو مثال بعدی برای احتراز از نظریه نومینالیستی ای است که طبق آن، صفات و روابط وجود دارند اما موجوداتی جزئی اند. به این نظریه trope theory گفته می‌شود. ن. ک. به

برهان ارجاع به مجردات^۱

به جملات زیر دقت کنید.

(۱) «شجاعت یک فضیلت اخلاقی است.»

(۲) «زیبایی انسان را به شعف وا می‌دارد.»

(۳) «آزادی بالاترین آرمان انسانی است.»

جملاتی مانند بالا غالباً صادق‌اند. واقع‌گرایان ادعا می‌کنند که تنها در صورتی می‌توان صدق این گونه جملات را تبیین نمود که کلی‌ها وجود داشته باشند. توضیح مطلب آنکه، در چنین جملاتی کلماتی مانند «شجاعت»، «زیبایی» و «آزادی» به کار رفته است. در گرامر انگلیسی به این گونه کلمات «abstract noun» و در دستور زبان فارسی به آنها «اسم معنا» گفته می‌شود. شهود زبانی ما چنین می‌گوید که اسامی معنا اسم خاص (proper name) کلی‌ها اند. چرا که، این کلمات فقط بر یک موجود (کلی) قابل اطلاق اند، ارجاع مستقیم به آن موجود دارند (یا به تعبیری هم چون برجسب برای آن موجود عمل می‌کنند)، و می‌توانند موضوع جمله واقع شوند. و اینها همگی خصوصیات اسم خاص است. به عنوان مثال، کلمه «شجاعت» فقط بر صفت کلی شجاعت قابل اطلاق است. همچنین با کلمه «شجاعت» اشاره مستقیم و اسم - مسمائی به صفت کلی شجاعت می‌کنیم. و نیز کلمه «شجاعت» می‌تواند موضوع جمله واقع شود. در همه اسامی معنای دیگر نیز همین خصوصیات یافت می‌شود. واقع‌گرایان معتقدند که این شهود زبانی درست است و اسامی معنا اسم خاص کلی‌ها می‌باشند.

واقع‌گرایان در ادامه استدلال می‌گویند که اگر اسامی معنا اسم خاص کلی‌ها هستند پس جملاتی مانند جملات بالا صادق نتوانند بود مگر آنکه کلی‌ها وجود داشته باشند. به عنوان مثال، جمله (۱) را در نظر بگیرید. طبق تبیین واقع‌گرا، در جمله (۱) ما صفت خاصی، یعنی صفت شجاعت، را نام می‌بریم و سپس حکمی را درباره آن تصدیق می‌کنیم، یعنی می‌گوییم که یک فضیلت اخلاقی است. و این تصدیق تنها در صورتی صادق تواند بود که آن صفت خاص

۱. برای مطالعه بیشتر درباره برهان ارجاع به مجردات ن. ک. به Jackson, 1977 و Moreland, 1990.

وجود داشته باشد. اگر چیزی به نام شجاعت وجود نداشته باشد، این تصدیق که شجاعت یک فضیلت اخلاقی است صادق نخواهد بود. واقع گرایان این تبیین را در مورد همه جملات مشابه که در آنها اسم معنا به کار رفته است به کار می‌برند. بدین ترتیب، طبق ادعای واقع گرا، تنها در صورتی می‌توان صدق جملاتی را که در آنها اسم معنا به کار رفته است تبیین نمود که کلی‌ها وجود داشته باشند.

هم چنان که روشن است، برهان ارجاع به مجردات از نوع براهین استنتاج برای بهترین تبیین (IBE) است. در این برهان گفته می‌شود که پدیده زبانی ارجاع به مجردات را می‌توان به بهترین و ساده ترین شکل تبیین نمود اگر کلی‌ها وجود داشته باشند. (برای مطالعه بیشتر درباره پدیده ارجاع به مجردات و نتایج هستی شناختی آن. ن.ک. به Loux, 1978, Ch. IV)

نقد کارنپ بر برهان «ارجاع به مجردات»

برای فهمیدن سخن کارنپ (Carnap)، باید مقدمه کوتاهی درباره رویکرد کلی او به فلسفه بیان شود. کارنپ از اعضاء حلقه وین (Vienna Circle) بود. تز اصلی این فیلسوفان آن بود که مسائل متافیزیک شبه - مسأله (pseudu-problem) اند نه مسأله حقیقی و به خاطر شناختی نادرست از زبان و نشاخصن شکل واقعی گزاره‌های آن پدید می‌آیند. آن گاه که شکل واقعی گزاره‌ها به ما نشان داده شود، درخواهیم یافت که درواقع، مسأله‌ای وجود نداشته، لذا اشتباه است که به دنبال حل مسائل فلسفی باشیم. حل مسائل فلسفی درمنحل کردن آنهاست. اگر به توهم آن که با مسائلی حقیقی روبرو هستیم به دنبال حل آنها بر آییم، به فلسفه بافی‌های پوچ و مهملی درمی‌غلطیم که کل تاریخ متافیزیک را دربرگرفته است (ن.ک. Uebel, 2006). نمونه ساده‌ای از این مهمل‌گویی‌های فلسفی، بحثهایی است که پیرامون «معدومات» در فلسفه شکل گرفته است. فلاسفه در برابر گزاره‌هایی مانند؛

(۱) «دریای جیوه سرد است.»

(۲) «شریک الباری ممتنع است.»

(۳) «دایره چهارضلعی وجود ندارد.»

سرگردان شده بودند که مدلول «دریای جیوه»، «شریک الباری»، «دایره چهارضلعی» چیست، کجاست و چگونه وجودی دارد. چرا که از طرفی، این گونه موجودات در جهان خارج

به همان معنا که اشیاء معمولی وجود دارند، وجود ندارند؛ و از طرف دیگر، تا چیزی وجود نداشته باشد، نمی‌توان درباره آن سخن گفت. از همین جا مسأله چگونگی وجود معدومات پدید آمد. فلاسفه برای حل این مسأله، نظریه‌های مختلفی ارائه داده‌اند.

اما فرگه با کشف شکل واقعی این گونه گزاره‌ها نشان داد که مسأله معدومات صرفاً شبهه - مسأله است که به سبب رهنوی زبان عرفی پدید آمده است. طبق تحلیل او (Frege, 1967)، شکل واقعی گزاره‌های (۱)، (۲)، (۳) چنین است؛

'(۱) «بازاء هر x ، اگر آن x دریای جیوه است، پس آن x سرد است.»

'(۲) « بالضرورة وجود ندارد x ی، که آن x شریک الباری است.»

'(۳) «وجود ندارد x ی، که آن x دایره است، و آن x چهار ضلعی است.»

طبق تحلیل بالا، آن چه گمان می‌کردیم موضوع گزاره است («دریای جیوه»، «شریک الباری»، «مربع چهارضلعی») و در نتیجه به دنبال وجودش در جهان خارج می‌گشتیم، معلوم می‌شود موضوع گزاره نیست. مسأله معدومات صرفاً یک شبهه - مسأله است که باید آن را منحل کرد و هر گونه تلاش برای حل آن ما را به ورطه فلسفه بافی های مهمل در می‌غلتاند، اتفاقی که در کل تاریخ متافیزیک همواره رخ داده است.

کارنپ متعلق به چنین جریان فکری‌ای است. یکی از مسائلی که به نظر او صرفاً شبهه مسأله است و به خاطر شناختی نادرست از زبان و گزاره‌های آن پدید آمده است، مسأله کلی‌هاست. برای آن که نشان دهیم چرا از نظر او بحث بر سر وجود یا عدم کلی‌ها (که مسأله‌ای حقیقی به نظر می‌رسد) صرفاً یک شبهه - مسأله است، باید یکی از نظریه‌های او را درباره زبان بیان کنیم.

طبق یکی از تحلیل‌های کارنپ، زبان دارای درجات مختلف است (Carnap, pp. 284-8). در پایین ترین سطح، زبان درجه اول قرار دارد. گزاره‌های این زبان درباره اشیاء جهان سخن می‌گویند مانند «علی آمد»، «این سیب سرخ است»، «امروز جمعه است». کارنپ این درجه از زبان را زبان ناظر به اشیاء (object language/thing-language) می‌نامد (Ibid & p.4). در سطحی بالاتر، زبان درجه دوم قرار دارد. گزاره‌های این زبان درباره گزاره‌های زبان درجه اول سخن می‌گویند مانند «کلمه «پنج» یک شیء - واژه (thing-word) نیست بلکه یک عدد - واژه (number-word) است.» (Carnap, p.286)، «کلمه «دوستی» یک صفت - واژه (property-

word نیست بلکه یک رابطه-واژه (relation-word) است.» (Carnap, p.298)، «نماد این همانی (identity) یک نماد توصیفی نیست.» (Carnap, p.303) این گزاره ها، گزاره های درجه دوم اند و درباره فرم منطقی (logical form) یا قواعد نحوی عبارات درجه اول سخن می گویند. کارنپ این درجه از زبان را زبان ناظر به قواعد نحوی زبان درجه اول (syntax-language) یا فرا - زبان (meta-language) می نامد (Ibid). به همین شکل، می توان زبان درجه سه، چهار، یا بیشتر داشت که به ترتیب، ناظر به زبان های درجه دو، سه، یا بیشتر است.

کارنپ بسیاری از مسائل و نیز خلط های فلسفی را ناشی از تمایز نگذاشتن میان درجات مختلف زبان و خلط آنها با یکدیگر می داند (Carnap, p.292). (کارنپ نمونه هایی را از مسایل فلسفی که به خاطر عدم توجه به درجات مختلف زبان پدید آمده است در اینجا بیان کرده است: Carnap, pp.298-307) از جمله مسائلی که به نظر کارنپ در نتیجه توجه نکردن به درجات زبان و خلط آنها با یکدیگر، پدید آمده است، مسأله کلی هاست (Carnap, pp. 292-8). همان طور که گذشت، یکی از ادله ای که موجب شده است واقع گرایان کلی ها را دارای وجود واقعی بدانند، این است که جملاتی در زبان وجود دارد که به نظر می رسد درباره کلی ها سخن می گوید و موضوع آن جملات، کلماتی است که به نظر می رسد نام (یا همان اسم خاص) کلی ها بوده، به آنها ارجاع داشته باشد، مانند؛

(۱) «شجاعت یک ارزش اخلاقی است.»

(۲) «زیبایی انسان را به شغف وامی دارد.»

(۳) «آزادی بالاترین آرمان انسانی است.»

به عقیده کارنپ، چنین جملاتی گرچه در ظاهر، جملات درجه اول به نظر می رسند و چنین جلوه می کنند که دارند درباره اشیا عالم سخن می گویند در واقع، متعلق به زبان درجه دوم هستند و درباره جملات درجه اول سخن می گویند. از نظر کارنپ، این گونه جملات در واقع، فرم منطقی عبارات زبانی را بیان می کنند (Carnap, p.294). به عقیده او، شکل واقعی جملات بالا چنین است؛

'(۱) «کلمه «شجاعت» که در گزاره های زبان درجه اول به کار می رود، از لحاظ دستوری

صفتی ۱ (adjective) است با بار اخلاقی مثبت.»

'(۲) «کلمهٔ «زیبا» که در گزاره‌های زبان درجه اول به کار می‌رود، از لحاظ دستوری صفتی است با بار احساسی.»

'(۳) «کلمهٔ «آزاد» که در گزاره‌های درجه اول به کار می‌رود، از لحاظ دستوری صفتی است با بار ارزشی بسیار بالا.»

بدین ترتیب، «شجاعت» در جملهٔ (۱) و «زیبایی» در جملهٔ (۲) و «آزادی» در جملهٔ (۳) بر هیچ چیز در عالم خارج دلالت نمی‌کنند، بلکه صرفاً وسایلی هستند برای اشاره به کلمهٔ «شجاع»، کلمهٔ «زیبا» و کلمهٔ «آزاد» که در گزاره‌های درجه اول به کار می‌روند. ظاهر فریب‌دهندهٔ آنها نباید ما را به خطا بیافکند و در نتیجه گمان کنیم که در چنین گزاره‌هایی دربارهٔ عالم خارج سخن گفته می‌شوند. به همین شکل، جمله‌های

(۴) «شجاعت یک صفت (property) است.»

(۵) «انسانیت یک نوع (kind) است.»

(۶) «ابوت یک رابطه (relation) است.»

به ترتیب، ترجمه می‌شوند به

'(۴) «کلمه «شجاع» که در گزاره‌های درجه اول به کار می‌رود، از لحاظ دستوری دارای نقش صفت است.»

'(۵) «کلمهٔ «انسان» که در گزاره‌های درجه اول به کار می‌روند، از لحاظ دستوری دارای نقش اسم عام است.»

'(۶) «عبارت «...پدر...است» که در گزاره‌های درجه اول به کار می‌رود، از لحاظ دستوری یک محمول دو موضعی است.»

بنابراین، کلمهٔ «شجاعت» که در ظاهر به نظر می‌رسد اسم خاص صفت شجاعت به آن ارجاع داشته باشد، در واقع وسیله‌ای است برای اشاره به صفت «شجاع»؛ کلمه «انسانیت» که

۱. باید توجه داشته باشیم که صفت به معنای adjective را با صفت به معنای property خلط نکنیم. صفت به معنای اول، یک امر زبانی است؛ اما صفت به معنای دوم، یک موجود خارجی است.

در ظاهر به نظر می‌رسد دلالت بر نوع انسان داشته باشد وسیله‌ای است برای سخن گفتن درباره اسم عام «انسان»؛ و کلمه «ابوت» که در ظاهر به نظر می‌رسد اسم خاص رابطه ابوت باشد در واقع، وسیله‌ای است برای اشاره کردن به، و سخن گفتن از محمول «...پدر...است». واقع‌گرایان به خاطر عدم توجه کافی به درجات مختلف زبان، فریب ظاهر زبان عرفی را خورده و گمان کرده‌اند جملاتی مانند (۱) تا (۶) ناظر به عالم خارج است و کلماتی مانند «شجاعت»، «آزادی»، «زیبایی» نام چیزی در خارج هستند. در نتیجه، در پی یافتن مسمای آنها، ناچار به پذیرش وجود کلی‌ها شده‌اند. حال آن که، نه گزاره‌های (۱) تا (۶) درباره عالم خارج است و نه کلمات «شجاعت»، «زیبایی»، «آزادی» اسم شیء از اشیاء عالم است. آنها صرفاً وسیله‌هایی زبانی با ظاهری فریبنده هستند که مطالبی درباره گزاره‌های درجه اول بیان می‌کنند (Carnap, pp.297-8).

اشکالات نظریه کارنپ

اشکالات متعددی به نظریه کارنپ شده است که دو تا از مهمترین آنها را ذکر می‌کنیم. اولین اشکالی که به نظریه کارنپ می‌شوند آن است که او بر خلاف تصور خود، نتوانسته است ارجاع به کلی‌ها را به کلی از میان بردارد. در واقع، نظریه او ارجاع به یک نوع کلی را بر می‌دارد اما ارجاع به نوع دیگری از کلی را جای آن می‌نشانند. به تحلیل کارنپ از گزاره (۳) توجه کنید. گزاره (۳) در ظاهر به نظر می‌رسد که دارد به یک کلی غیر زبانی یعنی به صفت شجاعت، ارجاع می‌دهد. ترجمه کارنپ از گزاره (۳)، یعنی گزاره (۳)، این ارجاع را از میان بر می‌دارد ولی در عوض، ارجاع به کلمه «شجاعت»، را جای آن می‌نشانند. کلمه «شجاعت» خود، یک کلی زبانی است. برای روشن شدن مطلب، مثلاً به کلمه «انسان» که من اکنون نوشتم، توجه کنید. این کلمه، موجودی خاص و جزئی است. چرا که تعدادی خط و نقطه است که من در سطر بالا، لحظه‌ای پیش، با مداد فشاری آن را نوشتم. اکنون شما کلمه «انسان» را به زبان بیاورید. این «انسان» دوم نیز، موجودی خاص و جزئی است. چرا که مقداری صوت است که لحظه‌ای پیش شما ادا گردید. به همین شکل، «انسان»‌های دیگر را در نظر بگیرید که توسط اشخاص مختلف در مکانهای مختلف، در زمانهای مختلف، مکتوب می‌شوند یا به زبان می‌آید. همه این «انسان»‌های مکتوب یا مصوت موجوداتی خاص و جزئی‌اند. حال به این

نکته توجه کنید که همه این «انسان»های خاص و جزئی، افراد یک نوع کلی هستند: آنها همگی مصداق کلمه «انسان» اند. در نتیجه، ما یک نوع کلی داریم که عبارت است از کلمه «انسان» و یک رشته «انسان»های جزئی که مصادیق و افراد آن کلی هستند. این مطلب در مورد کلمات دیگر نیز صادق است. مثلاً، به کلمه «قرمز» توجه کنید. ما «قرمز»های کثیری داریم که به صورت مصوّت یا مکتوب وجود دارند، مثلاً «قرمز»ی که روی این کاغذ نوشته شده است، یا «قرمز»ی که دیروز شما آنرا ادا کردید و یا حتی «قرمز»ی که اکنون در ذهن شما نقش بسته است. همه این «قرمز»های خاص، افراد کلمه «قرمز» هستند که یک کلی زبانی است. بدین ترتیب، در زبان دو نوع کلمه داریم: در یک طرف، کلمات جزئی ای داریم که به صورت صوت یا نوشته وجود دارند؛ در طرف دیگر، کلمات کلی ای داریم که آن اصوات و نوشته‌های جزئی، افراد و مصادیق آنها هستند. این نکته را اولین بار، پرس (C.S. Peirce) فیلسوف بزرگ آمریکایی قرن ۱۹ مطرح کرد (Peirce, 1931-58, sec. 4.537). او کلمات را تقسیم کرد به سنخ‌ها (types) و نشانه‌ها (tokens). سنخ‌ها، همان کلی‌های زبانی هستند، مانند کلمه کلی «انسان» یا کلمه کلی «قرمز». نشانه‌ها، همان کلمات یا عبارات مصوّت یا مکتوب جزئی و خاص هستند، مانند «انسان»های خاص یا «قرمز»های خاص. پرس از این تمایز، در اصل، در معاشناسی (semantics) استفاده کرد، اما پس از او، فلاسفه از آن در بحث‌های دیگر هم استفاده می‌کنند.

اشکال کارنپ آن است که او گرچه ما را از ارجاع به کلی‌های خارجی رها کند در عوض، به ارجاع به کلی‌های زبانی گرفتار ساخت. ترجمه او از گزاره‌هایی مانند (۱) تا (۶) ارجاع به کلی‌های خارجی را بر می‌دارد اما در عوض، ارجاع به کلی‌های زبان را جای آن می‌نشانند. به عنوان مثال، ترجمه او از گزاره (۳) ارجاع به صفت شجاعت را از میان بر می‌دارد اما در عوض، ارجاع به سنخ «شجاع» را جای آن می‌نشانند. مراد از کلمه «شجاع» در گزاره (۳) نمی‌تواند فرد خاصی از افراد این کلمه باشد. چرا که حکم بار شده منحصر به فرد خاصی از کلمه «شجاع» نیست. پس مراد باید سنخ «شجاع» باشد. اما در این صورت، تنها کاری که کارنپ کرده است، این است که ارجاع به یک کلی خارجی، یعنی صفت شجاعت، را برداشته است و جای آن، ارجاع به یک کلی زبانی، یعنی سنخ «شجاع»، را نشانده است (ن.ک. به Loux, 2002, p.76).

اشکال دوم آن است که نظریه کارنپ مسأله ترجمه کلماتی مانند «شجاعت»، «زیبایی»، «آزادی» را از زبانی به زبان دیگر، به غایت دشوار و پیچیده می‌سازد. زیرا طبق این نظریه، هنگامی که ما کلماتی مانند «شجاعت»، «آزادی» و مانند آن را به کار می‌بریم، در واقع، داریم درباره نقش دستوری یک رشته عبارات زبانی سخن می‌گوییم. عبارات زبانه‌های مختلف (و شاید نقش دستوری آنها) با هم متفاوت است. در نتیجه، «شجاعت» و معادل‌های آن در زبانهای مختلف به یک معنا نخواهند بود. وقتی یک فارسی زبان، یک عرب و یک انگلیسی زبان درباره شجاعت سخن می‌گویند، آنان در واقع، دارند درباره چیزهای متفاوتی سخن می‌گویند. وقتی فارسی زبان می‌گوید: «شجاعت یک فضیلت اخلاقی است.» او دارد درباره کلمه «شجاع» و نقش دستوری آن در زبان فارسی سخن می‌گوید. وقتی عرب می‌گوید: «الشجاعة من الفضائل» او دارد درباره کلمه «الشجاع» و نقش نحوی آن در زبان عربی سخن می‌گوید. و وقتی انگلیسی زبان می‌گوید: «Courage is a virtue.» او دارد درباره کلمه «courageous» و نقش گرامری آن در زبان انگلیسی سخن می‌گوید. و قس علی هذا. نتیجه آن که، معنای عباراتی مانند «شجاعت»، «زیبایی»، «آزادی» و نیز معنای گزاره‌هایی که این عبارات در آنها به کار می‌روند، عینیت (objectivity) خود را از دست داده، نسبی (relative) یا زبان - مدار (language-oriented) می‌شوند، یعنی از زبانی به زبان دیگر تغییر می‌کنند (ن.ک. به Loux, 2002, p.77).

روایت اصلاح شده سلارز از نظریه کارنپ

ویلفرد سلارز (Willfred Sellars) سعی کرده است به دو اشکال مذکور پاسخ دهد و بدین ترتیب روایتی اصلاح شده از نظریه فرا - زبان کارنپ ارائه داده است. اشکال اول کارنپ این بود که او در تحلیل خود از گزاره‌هایی مانند گزاره (۳) ملتزم به وجود سنخ‌های زبانی مانند سنخ «شجاعت»، که یک نوع کلی هستند، شده است.

اما به عقیده سلارز، گرچه کلمه «شجاعت» در گزاره (۳) اسم یک کلی زبانی (سنخ «شجاعت») به نظر می‌رسد اما در واقع، صرفاً وسیله‌ای است برای اشاره به مصادیق کلمه «شجاعت» یا همان نشانه‌های «شجاعت». بیان او در این باره کمی فنی است. او نام این وسیله را «اسم خاص توزیعی» (distributive singular term) می‌گذارد (Sellars, p.162). طبق تعریف سلارز، اسم خاص توزیعی کلمه‌ای است که گرچه در ظاهر به نظر می‌رسد نام یک کلی باشد

اما در واقع، یک اسم عام (common noun) است و دلالت بر افراد کلی دارد نه بر خود کلی (Ibid). مثالی که خود سالرز برای اسم خاص توزیعی می‌زند، کلمه «شیر» در جمله زیر است (Sellars, pp.159):

(۷) «شیر، زرد مایل به قهوه‌ای است.»

مثال دیگر، عبارت «شهروند آمریکایی» در جمله زیر است؛

(۸) «شهروند آمریکایی، آزادی بیان دارد.»

مدلول کلمه «شیر» در گزاره (۷) نمی‌تواند کلی شیر باشد. چرا که حتی اگر بپذیریم که چنین موجودی واقعاً وجود دارد، صفت زردی مایل به قهوه‌ای نمی‌تواند متعلق به آن باشد. زیرا کلی‌ها که رنگ ندارند. افراد شیر هستند که می‌توانند رنگ داشته باشند. بنابراین، گرچه کلمه «شیر» در جمله بالا به نظر می‌رسد که اسم کلی شیر باشد اما در واقع، اسم خاص توزیعی است و اشاره به افراد شیر دارد نه به کلی شیر. همین مطلب در مورد عبارت «شهروند آمریکایی» نیز صادق است. حتی اگر بپذیریم که موجودی به نام کلی شهروند آمریکایی واقعاً وجود دارد، عبارت «شهروند آمریکایی» در جمله بالا نمی‌تواند ارجاع به آن داشته باشد. چرا که کلی‌ها حقوق سیاسی ندارند. افراد شهروند هستند که می‌توانند از حقوق سیاسی برخوردار باشند. لذا «شهروند آمریکایی» در گزاره (۸) اسم خاص توزیعی است که دلالت بر شهروندهای آمریکایی دارد نه بر کلی شهروند آمریکایی. خلاصه آن که، کلماتی مانند «شیر» و «شهروند آمریکایی» که در گزاره‌هایی مانند گزاره‌های (۷) و (۸) به کار می‌روند، اسم خاص توزیعی هستند، یعنی کلماتی هستند که گرچه جای اسم خاص (یعنی در مکان موضوع گزاره) نشسته‌اند و در نتیجه به نظر می‌رسند نام کلی‌ها باشند اما در واقع صرفاً وسائل هستند که از طریق آنها می‌توان احکام کلی افراد را بیان کرد (Sellars, pp.159-62).

فرگه در تحلیل خود از چنین گزاره‌هایی (یعنی گزاره‌هایی که در آنها اسم عام یا همان اسم جنس موضوع گزاره واقع شده است، مانند «انسان پستاندار است.»)، به ما نشان داد که چگونه باید آنها را به شکل واقعی خود بازگرداند (Frege, 1967). سالرز در این جا دارد همین تحلیل فرگه را به نحوی دیگر بیان می‌کند. او مانند فرگه، متوجه است که این گونه کلمات (یعنی اسم‌های عام یا همان اسماء اجناس) گرچه در زبان عرفی، در مکان موضوع قرار می‌گیرند اما در واقع، اسم خاص نیستند. آنها صرفاً بیان برهائی زبانی هستند که توسط

قراردادهای پیچیدهٔ زبانی برای سهولت امر ایجاد شده اند. ما به جای آن که گزاره‌ها را در شکل واقعی (یا به تعبیر خود فلاسفه تحلیلی، در فرم منطقی) خود به کار ببریم و مثلاً بگوییم: «هر چیز، اگر آن چیز شیر است، پس آن چیز زرد مایل به قهوه‌ای است» یا به طور خلاصه‌تر: «هر چیزی که شیر است، زرد مایل به قهوه‌ای است»، می‌گوییم: «شیر، زرد مایل به قهوه‌ای است». اگر «شیر» را در جملهٔ بالا باز کنیم و به شکل اصلی خود باز گردانیم، می‌بینیم که منظور از آن «افراد شیر» یا «هر چیزی که شیر است» می‌باشد. عباراتی مانند «انسان»، «شیر»، «شهروند آمریکایی» یا هر اسم عام دیگری که سلارز آنها را اسم خاص توزیعی نامیده است در واقع، وسائل زبانی‌ای هستند برای کوتاه کردن فرم منطقی گزاره‌ها. لذا «انسان پستاندار است» صورت کوتاه شدهٔ «هر چیزی که انسان است، پستاندار است» می‌باشد. هنگامی که ما این مطلب را دریابیم، متوجه می‌شویم که الفاظی مانند «شیر» که موضوع گزاره‌هایی مانند (۷) واقع می‌شوند، اسم کلی‌ها نیستند بلکه صرفاً وسائلی هستند برای اشاره به افراد کلی مربوط و بیان احکام آنها.

حال در مورد گزاره‌های فرا - زبانی مانند؛

'(۱) «کلمهٔ «شجاع» از لحاظ دستوری صفتی است با بار اخلاقی مثبت.»

مطلب از همین قرار است. مدلول «شجاع» در جملهٔ بالا، سنخ «شجاع» نیست. زیرا سنخ «شجاع» نمی‌تواند صفت (adjective) باشد. این، مصادیق سنخ «شجاع» است که صفت‌اند؛ این، «شجاع»‌های جزئی است که در گزاره‌های مختلف نقش صفت را ایفا می‌کنند. بنابراین، «شجاع» در گزارهٔ فوق یک اسم خاص توزیعی است. یعنی، گر چه به نظر می‌رسد که نام سنخ «شجاع» باشد اما در واقع، وسیله‌ای است برای اشاره به نشانه‌های «شجاع». اگر گزارهٔ فوق را به شکل اصلی، یا همان فرم منطقی خود باز گردانیم این مطلب آشکار می‌شوند؛

«هر چیزی، اگر آن چیز «شجاع» است، پس آن چیز از لحاظ دستوری صفتی (adjective)

است با بار اخلاقی مثبت.» یا به طور خلاصه‌تر: «هر چیزی که «شجاع» است، از لحاظ دستوری صفتی است با بار اخلاقی مثبت.» یا به طور خلاصه‌تر: «کلمات (نشانه‌های) «شجاع» از لحاظ دستوری صفاتی‌اند با بار اخلاقی مثبت.»

و اما در پاسخ به اشکال دوم، سلارز می‌گوید نباید گزاره‌های درجه دوم را به شکلی تحلیل کنیم که زبان - مدار، یعنی مقید به یک زبان خاص بشوند. هم چنان که گذشت، اشکال

دوم آن بود که طبق تحلیل کارنپ، گزاره‌های درجه دوم در زبانهای مختلف، معناهای متفاوت از یکدیگر خواهند داشت. مثلاً، گزاره «شجاعت یک فضیلت اخلاقی است»، به معنای «کلمات «شجاع» در فارسی از لحاظ دستوری صفاتی هستند با بار اخلاقی مثبت»، است. و ترجمه عربی همین گزاره، یعنی «الشجاعه من الفضائل»، به معنای «کلمات «الشجاع» در عربی از لحاظ نحوی صفاتی‌اند با بار اخلاقی مثبت»، است. و ترجمه انگلیسی همین گزاره، یعنی «Courage is a moral virtue.»

به معنای «کلمات «courageous» در انگلیسی از لحاظ گرامری صفاتی‌اند با بار اخلاقی مثبت»، می‌باشد. بدین ترتیب، یک گزاره واحد درسه زبان مختلف، سه معنای متفاوت خواهد داشت. به بیان کلی‌تر، گزاره‌های درجه دوم در زبانهای مختلف، معناهای مختلف خواهند داشت.

سلارز برای حل این اشکال می‌گوید ما می‌توانیم گزاره‌های درجه دوم را به شکلی تحلیل کنیم که معنای آنها در همه زبان‌ها یکسان باقی بماند. برای این کار، او شکلی از فرا-زبان را به ما نشان می‌دهد که به طور مطلق در مورد همه زبانها صادق است. توضیح آن که، در شکل‌های معمول فرا - زبان، طریقه رایج برای اشاره به عبارات زبانی چنین است که عبارت مورد نظر در زبان مربوط را میان گیومه (« ») قرار می‌دهند و بدین وسیله به تمام مصادیق آن عبارت خاص در آن زبان خاص، اشاره می‌کنند. به عنوان مثال، برای اشاره به کلمات «مرد» در زبان فارسی و بیان نقش دستوری آنها در این زبان، گفته می‌شوند:

«مرد» یک اسم عام است.»

که در آن «مرد» دلالت می‌کند بر کلمات «مرد» در فارسی. اما سلارز می‌گوید که چون گرامر همه زبانها یکی است، می‌توان گزاره‌های فرا - زبان را به شکلی بیان کرد که مقید به یک زبان خاصی نبوده شامل همه زبانها شود و بدین ترتیب، مشکل زبان‌مداری و نسبیت معنای آنها را حل کرد. به عنوان مثال، کلمه «مرد» در فارسی، «رجل» در عربی، «hemme» در فرانسوی، «hembre» در اسپانیایی، «upmo» در ایتالیایی، «Mensch» در آلمانی و «man» در انگلیسی، همگی نقش دستوری واحدی را ایفا می‌کنند؛ این کلمات در زبانهای مربوط خود، همگی از لحاظ دستوری اسم عام هستند. در نتیجه وقتی می‌خواهیم نقش دستوری کلمه «مرد» را در فارسی بیان کنیم، می‌توانیم گزاره درجه دوم خود را به شکلی بیان کنیم که شامل

پیش‌نویس علمی

همه معادلهای آن در زبانهای دیگر نیز شود. طرحی که سلارز برای این کار پیشنهاد می‌کند این است که عبارت مورد نظر را (از هر زبانی که مایلیم انتخاب کنیم، اما آن را) میان دو نقطه (.) قرار دهیم و از آن به عنوان علامتی استفاده کنیم برای اشاره به مصادیق این عبارت در زبان مربوط و مصادیق معادلهای آن در زبانهای دیگر که همگی دارای نقش دستوری واحدی هستند (Sellars, pp.156-7)، مثلاً به فارسی بگوییم:

«مرد. یک اسم عام است.»

و مرد. را وسیله‌ای قرار دهیم برای اشاره به کلمات «مرد» در فارسی، و کلمات «man» در انگلیسی، و کلمات «رجل» در عربی، و کلمات «Mensch» در آلمانی، و همینطور تمام کلماتی که در زبانهای دیگر معادل «مرد» اند و از لحاظ دستوری همان نقش را دارند. یا در انگلیسی بگوییم:

«man. is a common noun.»

و man. را وسیله‌ای قرار دهیم برای سخن گفتن درباره کلمات «man» در انگلیسی و تمام کلمات معادل آن در زبانهای دیگر که همان نقش دستوری را ایفا می‌کنند. بدین ترتیب، یک فرا - زبان جهانی درست می‌شوند که گزاره‌های آن، ناظر به گزاره‌های درجه اول همه زبانهاست (Sellars, pp. 164-8).

مدعای سلارز آن است که تحلیل کارنپ از گزاره‌هایی مانند؛

(۱) «شجاعت یک فضیلت اخلاقی است.»

(۲) «زیبایی انسان را به شرف او می‌دارد.»

(۳) «آزادی بزرگترین آرمان انسانی است.»

ناکامل است. به عقیده او، در تحلیل نهایی معلوم می‌شوند که این گزاره‌ها گزاره‌هایی درجه دوم هستند ناظر به گزاره‌های درجه اول همه زبانها و عباراتی مانند «شجاعت»، «زیبایی» و «آزادی» اشاره دارند به یک رشته عبارات خاص در فارسی و نیز به معادلهای آن عبارات در زبانهای دیگر که همگی دارای نقش دستوری واحدی هستند. لذا شکل واقعی گزاره‌های فوق چنین است؛

'(۱) «کلمات «شجاعت» در فارسی و تمام کلمات معادل آن در زبانهای دیگر، از لحاظ دستوری صفاتی هستند با بار اخلاقی مثبت.»

'(۲) «کلمات «زیبا» در فارسی و تمام کلمات معادل آن در زبانهای دیگر، از لحاظ دستوری صفاتی هستند با بار احساسی.»

'(۳) «کلمات «آزاد» در فارسی و تمام کلمات معادل آن در زبانهای دیگر، از لحاظ دستوری صفاتی هستند با بار ارزشی بسیار بالا.»

یا طبق فرا - زبان پیشنهادی او، گزاره‌های فوق را می توان، برای اختصار، بدین شکل بیان کرد؛

"(۱) «شجاع. از لحاظ دستوری صفتی است با بار اخلاقی مثبت.»

"(۲) «زیبا. از لحاظ دستوری صفتی است با بار احساسی.»

"(۳) «آزاد. از لحاظ دستوری صفتی است با بار ارزشی بسیار بالا.»

بدین ترتیب، مشکل دوم حل می شوند. چرا که طبق این تحلیل، گزاره‌های درجه دوم در همه زبانها به یک معنا خواهند بود، مثلاً گزاره «شجاعت یک فضیلت اخلاقی است» و ترجمه عربی آن، «الشجاعه من الفضائل»، و ترجمه انگلیسی آن، «courage is a virtue»، همگی به معنای «کلمات «شجاع» در فارسی و معادل‌های آن در زبانهای دیگر، همه از لحاظ دستوری صفاتی هستند با بار اخلاقی مثبت»، است.

خلاصه تحلیل‌های زبانی کارنپ و سلارز و نتیجه گیری

سیر تحلیلهای زبانی کارنپ و سلارز را به طور خلاصه مرور می کنیم. کارنپ گفت گزاره‌ای مانند؛ (۱) «شجاعت یک فضیلت اخلاقی است.» که در ظاهر گزاره درجه اول به نظر می آید، در واقع، گزاره‌ای درجه دوم است که درباره گزاره‌های درجه اول سخن می گوید و شکل واقعی آن چنین است؛ '(۱) «کلمه «شجاع» از لحاظ دستوری صفتی است با بار اخلاقی مثبت.» به او اشکال شد که گرچه توانسته ارجاع به صفت شجاعت را که یک کلی خارجی است از میان بردارد اما در عوض، ارجاع به سنخ «شجاع» را که یک کلی زبانی است جای آن نشانده است. سلارز در پاسخ گفت که گزاره کارنپ گرچه در ظاهر به نظر می رسد که درباره یک سنخ زبانی سخن می گوید اما در واقع، درباره نشانه های زبانی، یعنی «شجاع» های جزئی، سخن می گوید. شکل واقعی آن چنین است؛ '(۱) «کلمات «شجاع» از لحاظ دستوری صفاتی هستند با بار اخلاقی مثبت.»

دوباره اشکال می شوند که گرچه سلارز توانسته است با تحلیل اخیر خود مشکل ارجاع به کلی ها را حل کند، اما اشکال دوم کارنپ هم چنان باقی است: گزاره فوق و معادل‌های آن در زبانهای دیگر، به یک معنا نیستند؛ آنها درباره چیزهای متفاوت سخن می گویند. سلارز پاسخ می دهد، گزاره مذکور گرچه در ظاهر به نظر می رسد که درباره عبارات یک زبان خاص (در این جا زبان فارسی) سخن می گوید اما در واقع، درباره عبارات همه زبانها، که دارای نقش دستوری واحدی هستند، سخن می گوید. لذا شکل واقعی گزاره فوق چنین است.

'''(۱) «کلمات «شجاع» در فارسی و کلمات معادل آن در زبانهای دیگر، از لحاظ دستوری صفاتی هستند با بار اخلاقی مثبت.»

و در نهایت، طبق شکلی از فرا - زبان که سلارز قرارداد می کند، گزاره مذکور را می توان برای سهولت امر، به شکل زیر بیان کرد؛

'''(۱) «. شجاع. از لحاظ دستوری صفتی است با بار اخلاقی مثبت.»

که در آن، شجاع. دلالت می کند بر کلمات «شجاع» در فارسی و معادل‌های آن در زبانهای دیگر.

در انتها، بجاست یکی دو نکته در مورد نظریه کارنپ و سلارز خاطر نشان شود. نکته اول آن که همان طور که در ضمن بحث روشن شده است، صحت تحلیل‌های سلارز مبتنی است بر صحت نظریه گرامر جهانی (U.G.)، نظریه ای در زبانشناسی که توسط نوآم چامسکی (Noam Chomsky) ارائه شد و به موجب آن، گرامر همه زبانها در سطح بینادین یکی است (ن.ک. به Chomsky, 1965). برای آنکه قوت نظریه کارنپ و سلارز را دریابیم باید دید در جامعه زبانشناسی امروز نظریه گرامر جهانی چه مقدار پذیرفته و مقبول است.

نکته دوم این است که تحلیل‌های زبانی کارنپ و سلارز در صورت صحت، تنها می تواند برهان ارجاع به مجردات را خنثی کند اما به هیچ وجه، کل مسأله کلی ها را از میان بر نمی دارد. زیرا علاوه بر برهان مذکور، براهین دیگری مانند برهان شباهت و برهان ساختار موضوع - محمولی زبان نیز برای اثبات وجود کلی ها اقامه شده اند و برای رد وجود کلی ها باید به آنان نیز پاسخ داد.

References

1. Bacon, J., "Tropes", in Stanford Encyclopedia of Philosophy (fall 2005 Edition) URL=
<http://plato.stanford.edu/archives/fall2002/entries/tropes>.
2. Chomsky, N., *Aspects of the Theory of Syntax*. MIT Press, 1965.
3. Frege, Gottlob, *Begriffsschrift, eine der arithmetischen nachgebildete Formelsprache des reinen Denkens*, Halle a. S.: Louis Nebert. Translated as *Concept Script, a formal language of pure thought modeled upon that of arithmetic*, by S. Bauer Mengelberg in J. vanHeijenoort (ed.), *From Frege to Gödel: A Source Book in Mathematical Logic, 1879-1931*, Cambridge, MA: Harvard University Press, 1967.
4. Loux, M.J., *Metaphysics, A contemporary introduction*, 2nd ed., Routledge, New York, 2002.
5. Loux, M.J., *Metaphysics, contemporary readings*, Routledge, New York, 2001.
6. Loux, M.J., *Substance and Attribute*, Dordrecht, Reidel, 1978.
7. Carnap, R., *The Logical Syntax of Language*, NJ: Littlefield, Adams and Co., Patterson, 1959.
8. Jackson, Frank, "Statements about Universals", *Mind* 1977 LXXXVI (343):427-429; doi:10.1093/mind/LXXXVI.343.427. Reprinted in Loux 2001.
9. Moreland, J.P., "Nominalism and Abstract Reference", *American Philosophical Quarterly* 27, 1990: 325-34.
10. Peirce, Charles S., *Collected Papers of Charles Sanders Peirce*, Hartshorne and Weiss (eds.), Cambridge: Harvard University Press, 1931-58.
11. Sellars, Wilfrid, "Abstract Entities" in *Review of Metaphysics*, 16, 1963, 627-671.
12. Uebel, Thomas, "Vienna Circle", in Stanford Encyclopedia of Philosophy (fall 2006 Edition) URL=
<http://plato.stanford.edu/archives/fall2002/entries/vienna-circle>.